

بچه جان

# دوست باغبان

بچه جان و مامانش کنار باغچه نشسته بودند.

مامان، سبزی خوردن پاک می کرد.

بچه جان گل های باغچه را می شمرد: ۱، ۲، ۳، ۴....

یک مرتبه، کفشدوزکی از توی سینی سبزی خوردن

پريد بيرون. نشست روی دست بچه جان.

بچه جان داد زد: «وای مامان... ببین چه مگس قرمزی!»

مامان نگاه کرد. با خنده گفت: «این که مگس نیست!

کفشدوزک است. یک کفشدوزک کوچولوی بی آزار.

کفشدوزک ها روی گل و گیاه می نشینند. شته ها را

می خورند، تا گل ها خوب رشد کنند.

برای همین است که می گویند کفشدوزک دوست

باغبان است.»

بچه جان فکری کرد و گفت:

«پس این کفشدوزک را بگذاریم توی باغچه،

تا مواظب گل و شکوفه هایمان باشد.»

بعد کفشدوزک را آهسته توی باغچه

گذاشت و گفت: «کفشدوزک جان،

لطفاً مواظب باغچه ی ما باش!»

طاهره خردور  
تصویرگر: شیرین شیخا